حزب کار ایران(توفان)
۱۷ سپتمبر ۲۰۲۳

ماهیت مبارزه بر سر ملی کردن صنعت نفت ایران یک مبارزهٔ ضداستعماری است

مبارزه سترگی که بر سر مسألهٔ ملی شدن صنعت نفت ایران در گرفته بود یک مبارزه حقوقی و عادی نبود، یک مبارزه بر سر یک امر کوچک حاصل سوءتفاهم و حتی مبارزه بر سر منابع نفتی و طبیعی ایران نبود، مبارزه‌ای بود عمیقا سیاسی و رهائیخش میان نوکرصفتی و غرور ملی، ایرانی بودن و یا انیرانی بودن، عشق به میهن، به مردم ایران، به سرنوشت این آب و خاک یا گماشته بیگانه بودن، مبارزه‌ای میان نیروهای استعماری و ضداستعماری، مبارزه میان کسانی که خواهان پیشرفت طرد استعمار، هواداری از استقلال، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران بودند و کسانی که از قِبَل ارتجاع و امپریالیسم نان می‌خوردند و به قعر گور ارواح تاریخ تعلق داشتند و می‌خواستند از سفره حراج ایران تکه پاره استخوان‌هائی به کف آورند. این مبارزه مبارزه میان نو و کهنه، مبارزه میان رستاخیز یک ملت ومریدان و پیروان اجنبی بود، مبارزه‌ای میان ارواح تاریخ که برای استعمار دوران کهن غم می‌خوردند و بالندگانیِ مردمان ما که استعمار کهن را به گور سپرده در فکر سربلندی ملت ایران، حفظ تمامیت ارضی، حق حاکمیت ملی، شخصیت، غرور و هویت ملی و تاریخی ایران بودند.

نزاع حیاتی سیاسی که در ایران حول محور مبارزات دهه ۲۰ تا ۳۲ شمسی درگرفت، و با مبارزه حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران شروع شد، در شرایط پایانی جنگ جهانی دوم و در پرتو گرمابخش پیروزی قطعی سوسیالیسم در جنگ جهانی دوم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی- استالینی و برهم خوردن نظم کهن جهانی با رشد نیروهای جدید انقلابی قوام یافت و رشد کرد. در این دورانِ سلطه امپریالیسم فرتوت انگلیس همراه با وزارتخانه استعماری و سلطه لیر و پاند انگلیسی و استعمار کهن به پایان می‌رسید و ملت‌های جهان از امکانات مناسبی برخوردار شده بودند تا از هویت و حق حاکمیت ملی دسترسی به منابع طبیعی خویش دفاع کنند. تا آن روز بریتانیا بر بخش بزرگی از خاک ایران با ابزار استعماری شرکت غارتگر نفتش حکومت می‌کرد و با آوردن دودمان پهلوی و اعوان انصارش بر سر قدرت، حق حیات آزادانه را از مردم ایران سلب کرده بود. ما در مقالات متعددی در این شماره ویژه توفان به این حقایق اشاره کرده‌ایم.

در آن زمان دو جبهه سیاسی ماهیتا متفاوت در برابر هم برای دفاع از حق تعیین سرنوشت ملت ایران و یا مخالفت با آن پا گرفته بود، جبهه خلق با شرکت کارگران، دهقانان، زحمتکشان و روشنفکران ایران، احزاب ملی و مترقی، انقلابی نظیر حزب توده ایران، اتحادیه‌های کارگری و صنفی، سازمان‌های دموکراتیک، خواهان صلح، جمعیت‌های ضد

استعماری و سازمان‌های زنان و دانشجویان و جبهه ملی ایران در یک طرف و جبهه ارتجاع و ضد خلق متشکل از احزاب سومکا، آریا، پان‌ایرانیست، حزب زحمتکشان دکتر بقائی، جمعیت‌های اسلامی و تروریستی، چاقوکشان مرید آیت‌الله کاشانی نظیر شعبان بی‌مخ و طیب، سفارتخانه آمریکا و انگلیس، سازمان اصل چهار ترومن، تشکل مستشاری نظامی آمریکا در ایران، به رهبری دربار پهلوی مرکز تمام توطئه‌های ضدملی به وجود آمده بود. راه فراری وجود نداشت. ملتی با رستاخیز تاریخی به پاخاسته بود تا از دستآوردهای انقلاب مشروطه دفاع کرده، از حقوق جهانی و از منافع ملی خود که حق مسلم مردم ایران بود با دادن خون خود پاسداری نماید. این مبارزه سرمشق مردم جهان شد و ابعاد وسیع به خود گرفت که پشت استعمار بریتانیا و امپریالیسم آمریکا را به لرزه درآورد. سرکوب مبارزه مردم ایران فقط سرکوب جنبش ملی ایران نبود، زهرچشم گرفتن از خلق‌های جهان و تهدید ملل جهان نظیر ملل عراق، مصر، اندونزی و الجزایر نیز بود.

این دوره، دوره تصمیم‌گیری و مرزبندی روشن بود. یا با ما و یا با دشمنان مردم ایران و اجانب. تصمیم به این که در کدام صف باید قرار گرفت، در صف خیانتکاران و عمال استعمار و امپریالیسم و یا در صف نیروهای مترقی و انقلابی برای سربلندی و آزادی ایران، امر حیاتی و مماتی بود. تصمیم در این که سرنوشت ایران را شرکت نفت بریتانیا رقم بزند و یا این که ایران روی پای خود در این فرصت تاریخی بایستد و از امکانات تاریخی که به وجود آمده بود استفاده کند، یک تصمیم سیاسی و استقلال‌طلبانه بود. پرسش این بود: پذیرش یوغ استعمار و امپریالیسم و یا به دور انداختن خفت پذیرش این یوغ. ادامه راه گذشته و یا گام گذاردن در راه ترقی و پیشرفت و آینده درخشان. این تصمیم‌گیری سیاسی تاریخی در درجه نخست معیار قاطع در تعیین ماهیت هر نیرو، طبقه و لایه و حرکت اجتماعی بود.

ملتی تصمیم گرفته بود که با الهام از برهم خوردن نظم مستعمراتی در جهان، منابع طبیعی خود را از دست امپریالیسم انگلستان نجات دهد و خودش حاکم بر سرنوشت خویش گردد. این حق را منشور ملل متحد برای همه خلق‌ها و ممالک جهان به رسمیت شناخته بود و پایان جنگ جهانی دوم، آغاز فروپاشی این نظام مستعمراتی کهن بود. ده‌ها کشور در آسیا و آفریقا امتیازنامه و قراردادهای استعماری را به دور افکندند و حتی با مبارزات آزادیبخش قهرآمیز به استقلال کشورشان نایل گشتند. اندونزی، کره، کامبوج، لائوس، ویتنام، هندوستان، پاکستان، مصر، الجزایر، تونس، لیبی، کنگو، تانزانیا، موزامبیک، آنگولا، سودان و...

دیگر هیچ قدرت مستعمراتی نمی‌توانست مدعی شود که من کشور کنگو و یا الجزایر را مثلا خریده‌ام، غارت آنها حق من است، من اروپائی مو بلوند و چشم آبی هستم و از نژادبرترم و مجازم سیاهان را به غل و زنجیر بکشم، زیرا با یکی از سران قبیله آنها در کنگو و یا جای دیگر قرارداد اسارت و بندگی آن ملت را امضاء کرده‌ام!!؟؟ و آنها حق ندارند زیر قرارداد بزنند!!؟. دیگر کریستف کلمب نمی‌توانست مدعی شود که صاحب مال و جان و ناموس سیاهان است و بر اساس عرف استعماری کسی حق ندارد کریستف کلمب را از اموالش محروم کند. از این تاریخ هیچ قرارداد استعماری و امتیازنامه غارتگرانه ارزش بقاء نداشت زیرا به استناد استفاده از شرایط نابرابر، دروغگوئی، سندسازی، توسل به عنف، تجاوز، اسلحه و آدمکشی، اشغال کشورها، غارت منابع طبیعی آنها، نقض حاکمیت کشورها و حقوق انسان‌ها کسی قادر نبود برای خودش دلایل مشروع برای آدمکشی، سنت‌تراشی و استمرار استعمار بسازد و به آن استناد کند. تمام منابع کشورها در اختیار خودشان بود و قراردادهای استعماری ملغی شده بودند. حتی تمایل به ادامه استعمار و گماشتگی برای بیگانگان نیز مشروعیت نداشت. فقط نوکران اجنبی و مزدوران می‌توانستند با بی‌شرمی مدعی شوند که «ما با ویلیام نوکس دارسی قرارداد بسته‌ایم و نمی‌توانیم بزنیم زیرش»!!؟. و یا شاه از «این حق قانونی» برای «عزل» مصدق و دعوت مجدد از استعمار برای بازگشت و غارت به کشورما برخوردار است. جبهه مردم ایران

جبهه موافقان «عزل» یا مخالفان آن نبود انتخاب میان نوکری اجانب و سربلندی ایران، قبول یوغ استعمار یا اخراج استعمارگران بود. چقدر باید مغزها معیوب و محدود باشند که حقانیت عظمت یک مبارزه تاریخی در ابعاد کشوری و جهانی را به فرمان یک شاه نوکر و فراری گره زنند.

دورانی که استعمار با خطکش ممالک را میان خود تقسیم می‌کرد و جغرافیای سیاسی جدید خلق می‌نمود گذشته بود. دیگر چند کشور استعمارگر به ویژه اروپائی نمی‌توانستند در مورد سرنوشت کشورها در مذاکرات و زد و بندهای سیاسی تصمیم بگیرند و برای غارت خود حق برتری و ویژه و نژادپرستانه قایل گشته و تعیین نمایند کدام کشور جهان، حق ملی کردن منابع طبیعی خود را داشته و کدام کشور جهان بنا بر میل و اراده آنها فاقد چنین حقی بوده، باید مستعمره ما باشد و باقی بماند و یا استعمار جهانی و وزارت استعماری انگلستان به وزرات چرچیل می‌تواند حق حاکمیت بر منابع ملی آن کشور را نقض کند.

اساس پیدایش و بنای سازمان ملل متحد مبتنی بر به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی کشورها بر منابع ملی (طبیعی) و تمامیت ارضی آنها بود. مفهومی به نام حق تعیین سرنوشت به دست خود و استقلال جای استعمار را گرفته بود. حق حاکمیتی که بر نصف کشور جاری نباشد و در اختیار ممالک صاحب امتیاز و غارتگر استعماری باشد، حق حاکمیت و استقلال نیست، تن دادن به استعمار است. این نوع درک معیوب، ناقضِ منشور ملل متحد بود زیرا ملل متحد، ملل مستقل و حاکم بر سرنوشت و منابع ملی و طبیعی خویش بودند. ولی امپریالیست‌ها با حضور قدرتمند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جهان ناچار به رعایت و احترام به آن حق شده بودند. بعد از انقلاب کبیر اکتبر و به ویژه بعد از جنگ پیروزمند ضدفاشیستی به رهبری رفیق استالین، دوران استعمار کهن با فروپاشی نظام مستعمراتی کهن پایان یافته بود و هر کشوری حق داشت استقلال خود را به کف آورد، سربازان بیگانه را از کشورش اخراج کند و صنایع و منابع طبیعی و ملی خویش را ملی کرده، یعنی در اختیار دولت حاکم خودی قرار دهد. ایران از این حق طبیعی علیرغم میل دربار و شرکت استعماری نفت برخوردار بود و از آن استفاده می‌کرد و دربار پهلوی در مقابل آن ایستاده بود. این است که مبارزه مردم ایران ماهیت استقلال‌طلبانه و سیاسی دارد و با شعبده‌بازی‌های حقوقی و یا شگردهای «قانونی» نمی‌شود ماهیت این مبارزه را دگرگون ساخت و منحرف نمود.

مقاله ای از توفان شماره ۲۸۳ ارگان مرکزی حزب کارایران

ویژه نامه به مناسبت هفتادمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد- اسد-

www.toufan.org

https://t.me/totoufan